

از تهدید تا تشدید بحران در حاکمیت

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی روز چهارشنبه ۶ خرداد ۱۴۰۵، با صدور بیانیهای تهدیدآمیز در مورد وقوع هرگونه «اغتشاش»، «خوابکاری» و «اقدامات ضد امنیتی» در جامعه هشدار داد. وزارت اطلاعات در این بیانیه اگرچه تلاش کرده است با «تبیین» عملکرد خود در ده ماه گذشته - از شروع جنگ ۱۲ روزه تا به امروز - اعتباری برای خود و ارتجاع حاکم

در صفحه ۶

چرا حکومت از دانشگاه می‌ترسد؟

دانشگاه‌ها تعطیل‌اند. کلاس‌ها برگزار نمی‌شوند. خوابگاه‌ها نیمه‌خالی‌اند. دانشجویان یا پشت صفحه‌های نمایش پراکنده شده‌اند یا درگیر احضار، بازجویی، کمیته‌های انضباطی و پرونده‌های امنیتی‌اند. وزیر علوم در آستانه تعطیلات تابستانی، وعده می‌دهد دانشگاه‌ها پس از «عادی شدن اوضاع» باز خواهند شد. اما پرسش اصلی این است: کدام اوضاع؟ و عادی

در صفحه ۴

"اسرائیل بزرگ" رویا یا واقعیت؟

ارتش اشغال‌گر رژیم صهیونیستی اسرائیل این روزها دامنه عملیات نظامی خود در جنوب لبنان را گسترش داده است. کشتار مردم بی‌دفاع شهرها و روستاهای لبنان، تخریب زیرساخت‌ها و مراکز مسکونی در مناطق جنوبی لبنان ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفته است. طی ده روز اخیر ده‌ها شهر و روستا از جمله شهر "صور"، "حاروف" و "نبطیه" در جنوب و حتی دره بقاع در شرق لبنان مورد حملات هوایی اسرائیل قرار گرفته‌اند. حملات اسرائیل در روز پنجشنبه ۷ خرداد به بیروت پایتخت لبنان هم کشید که ۱۴ کشته -از جمله ۳ کودک- برجای گذاشت. ارتش اسرائیل اعلام کرد تنها در روز چهارشنبه ۶ خرداد بیش از ۱۵۰ هدف را در شهرهای یاد شده و مناطق جنوب لبنان با بمب و موشک و پهپاد مورد حمله قرار داده است. در اثر این حملات تجاوزکارانه، شمار زیادی از مردم که هیچ ارتباطی با حزب الله ندارند از جمله کودکان کشته یا زخمی شده‌اند. تنها در "نبطیه" فقط در حملات روز سه شنبه ۵ خرداد، دست کم ۳۱ تن کشته شدند و بیمارستان شهر نیز از این حملات مصون نماند. بنا به تحقیقات بخش کودکان سازمان ملل در هفته منتهی به ۸ خرداد هر بیست و چهار ساعت بطور متوسط ۱۱ کودک در حملات اسرائیل به لبنان کشته و زخمی شده‌اند.

ارتش اسرائیل هر روز مناطق و روستاهای جدیدی را به عنوان مناطق درگیری اعلام می‌کند و از مردم ساکن آن می‌خواهد خانه‌های خود را تخلیه و منطقه و روستای خود را ترک کنند و به مناطق شمالی کشور بروند.

در جنگ ارتجاعی دولت صهیونیستی اسرائیل و جریان ارتجاعی حزب الله لبنان تا کنون بیش از ۳۱۸۵ نفر از مردم لبنان کشته و بیش از ۹۶۰۰ تن زخمی و متجاوز از یک میلیون نفر آواره شده‌اند. روز شنبه نهم خرداد درحالی‌که هیأت‌های نظامی اسرائیل و لبنان درواشنگتن سرگرم مذاکره بودند، بمباران شدید مناطق جنوبی لبنان ادامه داشت و ارتش اسرائیل به ساکنین ۷ روستا در جنوب لبنان هشدار داد این روستا‌ها را تخلیه و ترک کنند. روز یکشنبه ۱۰ خرداد، ۱۰ روستای دیگر به این لیست اضافه شد. دولت صهیونیستی اسرائیل به موازات تشدید و گسترش بمباران‌های هوایی، حضور نیروی زمینی خود را در عمق مناطق اشغالی نیز پررنگ تر ساخته

در صفحه ۲

جهان در گذار؛ بحران هژمونی آمریکا

و بازآرایی توازن قوا

در صفحه ۸

بحرانی به نام مسکن

مسکن مناسب حق مسلم هر انسان است، اما در نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران بخش بسیار بزرگی از مردم ایران به اشکال متفاوت از این حق بدیهی خود محروم شده‌اند. از اجاره‌نشینی تا حاشیه نشینی، از خانه‌های کوچک تا خانه‌های فرسوده، از همخانه شدن اجباری با دیگران برای تامین مبلغ اجاره تا بازگشت اجباری به خانه‌ی مادری.

با نزدیک شدن به نیمه دوم خرداد (فصل افزایش جابجایی‌ها و افزایش اجاره‌بها)، غم اجاره‌نشین‌ها که هم اکنون نیز بسیاری از آن‌ها قادر به تامین مبلغ اجاره فعلی، به دلیل افزایش هزینه‌های معیشتی، درمانی و غیره نیستند، صدچندان گردیده است.

در آمارهای رسمی و غیررسمی ارقام متفاوتی از تعداد اجاره‌نشین‌ها منتشر شده است، مانند تمام آمارهای دیگر در جمهوری اسلامی که شفاف نیستند. با لحاظ کردن این واقعیت، می‌توان گفت که برخی از کارشناسان و دست‌اندرکاران مسکن در ایران؛ تعداد اجاره‌نشین‌ها را حدود ۸ میلیون خانوار (از ۶/۲۷ میلیون خانوار ساکن ایران) و افراد فاقد ملک شخصی را بیش از ۴۰ درصد اعلام می‌کنند. البته تعداد اجاره‌نشین‌ها در شهرهای بزرگ بیشتر از شهرهای کوچک و روستاها هستند. برای نمونه ۵۱ درصد از ساکنان استان تهران براساس آمارهای رسمی ۲ سال پیش اجاره‌نشین بودند. تاکید بر این نکته

در صفحه ۱۲

رفیق فریدون اختیاری از میان ما رفت

در صفحه ۳

اطلاعیه شورای استکھلم- رفیق فریدون اختیاری ما را تنها گذاشت

در صفحه ۵

اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

در صفحه ۷

"اسرائیل بزرگ" رویا یا واقعیت؟

است. اسرائیل علاوه بر ایجاد یک منطقه حائل در جنوب لبنان، تا حدود ۱۰ کیلومتری عمق خاک این کشور که ده ها روستا را دربرمیگیرد نیز نفوذ نموده و به اشغال خود درآورده است. وزیر دفاع اسرائیل روز یکشنبه دهم خرداد اعلام کرد ارتش این کشور عملیات خود را تا عمق ۱۵ کیلومتری خاک لبنان گسترش داده و قلعه تاریخی و استراتژیکی "شقیف" را به تصرف درآورده و پرچم اسرائیل را بر فراز آن به اهتزاز درآورده است. ارتش رژیم صهیونیستی مساحتی بین ۶۰ تا ۱۰۰ کیلومتر مربع از خاک لبنان را به اشغال خود درآورده است. این ارتش تا کنون از ساکنان حدود یک هشتم خاک لبنان خواسته است خانه های خود را تخلیه و به مناطق شمالی کوچ کنند. حضور نیروهای اسرائیلی در خاک لبنان و اشغال پی‌درپی بخش های بیشتری از جنوب لبنان با هدف الحاق همه یا بخشی از آن در مراحل بعدی، با شدت ادامه دارد.

عملکرد دولت و ارتش اشغالگر و نسلکش اسرائیل در غزه، از این هم وحشتناکتر و اهداف توسعه طلبانه آن و تلاش در راستای انضمام بخش های وسیعی از غزه به خاک کنونی اسرائیل که خود پیش از این اشغال شده است نیز روشن تر!

درغزه نیز ارتش اسرائیل و سازمان اطلاعات داخلی آن (شین بت) تحت عنوان مقابله با نیروی نظامی حماس و رهبران آن، به کشتار و ترور ادامه داده است. بعد از اعلام و اجرای "آتشبس" میان اسرائیل و حماس که تا کنون بیش از سه هزار بار توسط اسرائیل نقض شده، غزه ی ویران درواقع به حال خود رها شده است. وعده های بازسازی غزه از جمله وعده های ترامپ در همین زمینه، همه پوچ ازکار درآمده اند. مردم بی‌پناه و بی‌دفاع غزه در میان خاک و خرابی و بقایای خانه هایی که با خاک یکسان شده اند و یا در زیر چادر، در محاصره ارتش اشغالگر اسرائیل با گرسنگی و فلاکت دست و پنجه نرم می‌کنند و در همان حال کماکان توسط اشغالگران اسرائیلی کشتار می‌شوند. در بیماران ها و حملات هوایی اسرائیل هیچ حد و مرزی وجود ندارد. همین چند روز پیش اردوگاه المغازی در مرکز نوار غزه مورد حمله پهپادهای اسرائیل قرار گرفت و دست کم ۵ کشته برجای گذاشت. رژیم صهیونیستی اسرائیل با محاصره مردم غزه و کنترل کانال ها و کریدورهای ارتباطی، مردم غزه را به اسارت درآورده و زندگی و معیشت توده های مردم غزه را به گروگان گرفته است. اشغالگران از ورود مواد غذایی و دارو و دیگر نیازهای زندگی مردم غزه جلوگیری می‌کنند. از مجموع ۱۳۵۶۰۰ کامیون کمک رسانی که لازم و قرار بود وارد غزه شود، کمتر از ۵۰ هزار کامیون یعنی حدود ۳۶ درصد توانسته اند از گذرگاه ها عبور کنند. چند روز نیز از تلاش گروهی از حامیان مردم فلسطین برای کمک رسانی به مردم غزه ممانعت شد. کشتی های حامل مواد غذایی و دارو، مورد یورش وحشیانه راهزنان دولت فاشیستی اسرائیل قرار گرفت. صدها فعال سیاسی و فعال عرصه های گوناگون اجتماعی حامی مردم فلسطین از

۴۰ کشور جهان با ۵۰ شناور حامل مواد غذایی و دارویی و دیگر نیازهای انسانی عازم غزه بودند. این ناوگان بزرگ در آب های بین المللی دریای مدیترانه و ۱۸۵ کیلومتری از سواحل غزه توسط اسرائیل متوقف شد. فعالان این اقدام بشردوستانه با خشونت و اهانت بازداشت و حتی مورد شکنجه قرار گرفتند. ممانعت از ورود مواد غذایی و دارویی معنای دیگری جز محاصره مردم غزه و تحمیل گرسنگی و مرگ از گرسنگی و فقدان دارو ندارد. دولت فاشیست و نژاد پرست اسرائیل همانطور که در کشتار روزانه کودکان و عموم مردم بی‌پناه غزه با بمب و موشک و پهپاد شرم و ابایی ندارد، در تحمیل فشار و گرسنگی و مرگ در اثر فقدان غذا و دارو نیز شرم و ابایی ندارد. دولت نژاد پرست اسرائیل و جریان راست افراطی به رهبری امثال نتانیاهو ی جنایتکار، پنهان نکرده اند که خواهان نابودی کامل مردم فلسطین اند. کشتار وسیع مردم فلسطین و نسل کشی آن ها نیز در چارچوب همین اهداف و برنامه است، چنانکه تحمیل گرسنگی و بی دارویی و مرگ ناشی از آن نیز در چارچوب همین برنامه است.

در همین دوره به اصطلاح آتش‌بسی که از ۱۰ اکتبر اعلام و برقرار شد، ارتش اشغالگر رژیم صهیونیستی و نسلکش اسرائیل، ۹۱۰ نفر از مردم غزه را کشته و بیش از ۲۷۴۰ نفر را مصدوم نموده و ۸۲ فلسطینی را ربوده و زندانی کرده است. شمار کشته های غزه از اکتبر ۲۰۲۳ تا کنون به ۷۲۷۹۷ نفر رسیده است. گفتنی است که ارتش اشغالگر اسرائیل در جریان جنگ غزه و کشتارهای گسترده و آواره سازی میلیون ها فلسطینی، بخش های وسیعی از باریکه غزه را به اشغال نظامی خو درآورده است. کریدور فیلالدفیا، کریدور نستاریم که غزه را به شمال و جنوب تقسیم می‌کند، کریدور موراک، منطقه ای میان رفح و خان یونس که جنوب غزه را جدا می‌کند و منطقه حایل مرزی همه در اشغال نیروهای اسرائیلی است. نتانیاهو نیز چنانکه صریحاً گفته است، تصمیم ندارد از این مناطق خارج شود. این موضوعی است که در مورد کرانه باختری رود اردن، جنوب لبنان و سوریه نیز صدق می‌کند. برآورد می‌شود در حال حاضر حدود ۲۵۰ کیلو مترمربع از کل نوار غزه (که حدود ۳۶۵ کیلومتر مربع است) به تصرف ارتش اشغال گر رژیم نژادپرست اسرائیل درآمده است.

اگر بهانه کشتار و اشغال در غزه، تحرکات حماس و گروه های اسلام‌گرای مورد حمایت جمهوری اسلامیست، در کرانه باختری رود اردن، رژیم اشغالگر اسرائیل حتی بدون توسل به چنین بهانه هایی اما دقیقاً همان سیاست گسترش مناطق اشغالی و بیرون راندن فلسطینی ها را پیش می‌برد. شهرک سازی های جدید و اسکان یهودیان راست افراطی و نژادپرست ضد عرب و ضد مردم فلسطین، گسترش نفوذ، اعمال سیاست و کنترل دولت نژاد پرست اسرائیل در این شهرک ها، تشدید انواع فشارها و اعمال سرکوب و خشونت علیه ساکنان فلسطینی و حتی قتل و کشتار اهالی به منظور ارباب و بیرون

راندن فلسطینی ها که از چند دهه پیش اعمال می‌شده، اکنون بیش از پیش تشدید شده است. شهرک نشینان راست افراطی که از حمایت های همه جانبه دولتی برخوردار و بخشاً مسلح اند، مکرر به اقداماتی مانند به آتش کشیدن و تخریب خانه، باغ و مزرعه و حتی تیر اندازی و کشتن فلسطینی ها دست زده اند تا عرصه را هرچه بیشتر بر ساکنین فلسطینی تنگ تر و آنان را مجبور به ترک محل و مهاجرت کنند. افزون بر شهرک سازی های روتین، وزیر دارایی اسرائیل "اسموتریچ" از وزرای اولتراراست کابینه نتانیاهو که درضمن از اختیارات مهمی در زمینه شهرک سازی برخوردار است، حدود یک سال قبل اعلام کرد قصد دارد با ساخت سه هزار واحد مسکونی و اجرای پروژه شهرک سازی E1 در زمینی به مساحت ۱۲ کیلومتر مربع، شمال و جنوب کرانه غربی را از هم جدا کند و از این طریق "ایده دولت فلسطینی را دفن کند". این پروژه البته در دهه ۱۹۹۰ نیز مطرح شده بود که با مخالفت شدید کشورهای عربی و جامعه بین الملل روبرو شد اما اکنون راست افراطی با توجه به تغییر و تحولات و توازن قوای منطقه، ظاهراً فرصت را برای اجرای آن مناسب یافته است.

دولت توسعه طلب اسرائیل و جریان اولترا راست صهیونیست به دنبال گسترش مناطق تحت اشغال و نهایتاً الحاق اراضی بیشتر و "تقویت حاکمیت صهیونیست ها در سرزمین اشغالی است". اسموتریچ "که از سوی نتانیاهو قویاً حمایت می‌شود می‌گوید: "بعد از ۲۰ سال تأخیر، گره این پروژه باز شد و طرح E1 درحال اجراست" او در ادامه می‌گوید: "کرانه باختری بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماست، همان سرزمینی که خدوند هزاران سال پیش به پدر ما ابراهیم وعده دا و به ما بخشید".

شهرک سازی و گسترش مناطق اشغالی و الحاق سرزمینی، تنها به لبنان و غزه و کرانه باختری رود اردن خلاصه نمی‌شود. این پروژه در جولان اشغالی در سوریه نیز به اجرا درآمده است و اسرائیل درنظر دارد شهرک سازی در این منطقه را گسترش و شهرک نشینان را به دوبرابر تعداد کنونی افزایش دهد. بعد از سقوط رژیم بشار اسد، اسرائیل حضور نظامی خود را در جنوب سوریه گسترش داد. ارتش اشغالگر اسرائیل وارد مناطقی شد که در توافق آتش‌بس سال ۱۹۷۴ میان دوطرف منطقه حائل تحت نظارت سازمان ملل بود پس از سقوط اسد، دولت اشغال گرو صهیونیست اسرائیل، مناطق بیشتری از خاک سوریه را به تصرف خود درآورده و بلافاصله اقدام به شهرک سازی های جدید کرد. اسرائیل که در سال ۱۹۶۷ جولان را اشغال کرده بود در سال ۱۹۸۱ رسماً آن را ضمیمه خاک خود کرد. دولت نژاد پرست و توسعه طلب اسرائیل اکنون نیز سرگرم اشغال بخش های بیشتری از خاک سوریه است تا این مناطق را نیز ضمیمه خاک خود کند. نتانیاهو صریحاً گفته است اسرائیل تصمیم ندارد از این مناطق خارج شود. وی می‌گوید "تقویت جولان به معنای تقویت دولت اسرائیل است و در این دوره از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ما به آن ادامه خواهیم داد، در آن جا می مانیم و باعث شکوفایی



رفیق فریدون اختیاری از میان ما رفت



رفیق فریدون اختیاری متولد کرمانشاه، یکی از فعالان سازمان فدائیان (اقلیت) بود که مبارزات سیاسی خود را به عنوان یک معلم در تهران آغاز کرد. در سال ۵۰ دستگیر و ۶ ماه در زندان رژیم شاه بود. علی اشرف درویشیان در کتاب خود به نام سلول ۱۸ به نیکی از رفیق یاد کرده است. رفیق فریدون در مدرسه پسرانه خزانه (قلعه مرغی) ادبیات فارسی تدریس می کرد. از یاران رفیق فدائی هرمز گرجی بیانی بود و با تشویق وی در تاسیس کانون مستقل معلمان تهران نقشی فعال داشت. در نتیجه فعالیت های سیاسی و صنفی، توسط رژیم جمهوری اسلامی تحت تعقیب قرار گرفت و اخراج شد. در جریان انشعاب بزرگ سازمان از مواضع فدائیان اقلیت دفاع کرد. این فعالیت را در خارج از کشور با واحد سوئد تشکیلات خارج از کشور سازمان ادامه داد. به رغم بیماری های متعددی که داشت همواره در آکسیون ها، تجمع ها و اعتراضات خیابانی علیه رژیم جمهوری اسلامی از جمله، آخرین آن آکسیون علیه جنگ حضوری فعال داشت و پرچم سازمان را به اهتزاز در می آورد. رفیق فریدون از بدو تشکیل "شورای حمایت از مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران" در استکهلم، در این تشکل نیز عضو بود و در مبارزات آن فعال بود. رفیق فریدون اختیاری روز جمعه ۸ خرداد ۱۴۰۵ (۲۹ مه ۲۰۲۶) در سن ۸۱ سالگی در پی یک سکته مغزی از میان ما رفت. یادش گرامی باد.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی- برقرار باد حکومت شورایی
زنده باد آزادی- زنده باد سوسیالیسم
سازمان فدائیان (اقلیت)
جمعه ۸ خرداد ۱۴۰۵**

کار نان آزادی- حکومت شورایی

"اسرائیل بزرگ" رؤیا یا واقعیت؟

آن خواهیم شد". همفکران نتانیاهو و جریان اولترا ناسیونال- فاشیست بی هیچ پرده پوشی خواهان اشغال و تصرف اراضی هرچه بیشتری در فلسطین، لبنان، سوریه و حتی اردن و مصر هستند تا به سرزمین موعود خود برسند. سرزمین موعود در تفاسیر دینی صهیونیست ها منطقه ای از رود نیل در مصر تا رود فرات در عراق را شامل می شود. اگر نه سرزمین موعود با این وسعت اما "اسرائیل بزرگ" از رویاهای امثال نتانیاهو و جریان راست افراطی است. شخص نتانیاهو نیز به رغم حساسیت جهانیان به ویژه کشورهای عربی، آشکارا از "اسرائیل بزرگ" سخن گفته و از فلسطینی های مقیم غزه به عنوان یکی از موانع تحقق آن نام برده است.

"اسرائیل بزرگ" فقط یک رؤیا نیست. گام های عملی در این راستا برداشته شده است. راست افراطی با تمام توان خود هر جا توانسته در راستای تحقق این طرح و نقشه صهیونیستی گام برداشته است. سیاست توسعه طلبانه دولت اسرائیل از زمان تأسیس تا کنون، اشغال و ضمیمه کردن صدها کیلومتر مربع از زمین های غزه، لبنان، سوریه و کرانه غربی به خاک اسرائیل نیز گویای همین واقعیت است. براساس برآورد روزنامه فایننشال تایمز، اسرائیل از اکتبر ۲۰۲۳ تا کنون در مجموع حدود ۱۰۰۰ کیلومتر مربع را در غزه، لبنان و سوریه تحت کنترل خود درآورده است. بنابراین "اسرائیل بزرگ" صرفا رؤیا نیست، استراتژی جریان اولترا راست صهیونیست است که گام هایی نیز برای تحقق آن برداشته است.

با این همه از آنجا که این "اسرائیل بزرگ" در گرو نفی تام و تمام فلسطین و نابود کردن خلق فلسطین است، روشن است که قابل تحقق نیست و در حد همان رؤیا باقی خواهد ماند. البته می توان هزاران تن دیگر از مردم فلسطین را کشتار کرد، می توان غزه را با خاک یکسان کرد و یکبار دیگر آن را شخم زد، می توان ده ها "دیر یاسین" و "کفر قاسم" دیگر آفرید و به هزار و یک جنایت دیگر علیه فلسطینی ها دست زد، اما نمی توان خلق فلسطین را نابود کرد. خلق فلسطین زنده است و زنده خواهد ماند. در برابر زورگویان و صهیونیست ها و اشغالگران ایستاده و خواهد ایستاد. ظلم و کشتار، تجاوز و اشغال و ستمگری، ناراستی و ظلمت و تاریکی را آینده ای نیست. شب سرد و سیاه به پایان می رسد و خورشید عالم تاب، خاورمیانه و کل جهان را زندگی و گرما خواهد بخشید!

زیر نویس

E1 یا East1 طرحی است که شهرک "معالبه دومیم" را به قدس متصل می کند و پیوند جغرافیایی شمال و جنوب کرانه غربی را قطع می کند که این از نظر طراحان این پروژه به منظور نفی هرگونه کشور مستقل و یکپارچه فلسطین است.

چرا حکومت از دانشگاه می‌ترسد؟

شدن از نگاه چه کسی؟

برای میلیون‌ها نفر از مردم که زیر فشار تورم افسارگسیخته، فقر، ناامنی اقتصادی و سرکوب سیاسی زندگی می‌کنند، وضعیت سال‌هاست که عادی نیست. برای خانواده‌هایی که عزیزان خود را در جریان اعتراضات از دست داده‌اند، وضعیت عادی نیست. برای دانشجویانی که علاوه بر مشکلات اقتصادی، با محرومیت از تحصیل، بازداشت و تهدید روبه‌رو شده‌اند، هم وضعیت عادی نیست. آنچه حکومت از آن به عنوان «عادی شدن اوضاع» یاد می‌کند، در واقع چیز دیگری است: خاموش شدن صدای اعتراض، قطع پیوند دانشگاه با جامعه و بازگشت دانشجویان به جایگاه افراد مطیعی که تنها وظیفه‌شان حضور در کلاس و دریافت مدرک است.

در ماه‌های گذشته، دانشگاه دقیقاً به این دلیل به هدف اصلی فشارهای امنیتی تبدیل شد که از ایفای چنین نقشی سر باز زد. اعتراضاتی که در دی‌ماه ۱۴۰۴ با مطالبات اقتصادی آغاز شد، خیلی زود به اعتراض علیه کلیت نظم سیاسی و اقتصادی موجود تبدیل گردید. افزایش هزینه‌های زندگی، سقوط دستمزدهای واقعی، گسترش فقر و بی‌ثباتی اقتصادی تنها نقطه آغاز بود. دانشجویان نیز همچون میلیون‌ها نفر دیگر این بحران را نه به عنوان یک مشکل مقطعی، بلکه به عنوان نتیجه ساختاری نظامی می‌دیدند که بار بحران‌های خود را بر دوش اکثریت جامعه می‌اندازد.

دانشگاه‌ها از نخستین روزهای اعتراضات به یکی از مراکز مهم سازماندهی و بیان ناراضیاتی تبدیل شدند. تجمع‌های دانشجویی ابتدا حول مطالبات معیشتی شکل گرفتند، اما به سرعت افق سیاسی گسترده‌تری پیدا کردند. دانشجویان نه فقط درباره هزینه تحصیل، خوابگاه یا وضعیت آموزشی، بلکه درباره فقر، نابرابری، فساد ساختاری و سرکوب سخن گفتند. در این مرحله بود که حکومت دریافت با بخشی از یک جنبش اجتماعی گسترده روبه‌روست.

سرکوب اعتراضات دی‌ماه ابعادی کم‌سابقه پیدا کرد. هزاران تن کشته و شمار بیشتری از معترضان مجروح یا بازداشت شدند. اما برخلاف انتظار دستگاه‌های امنیتی، این سرکوب به پایان اعتراضات منجر نشد. چهلم جان‌باختگان بار دیگر دانشگاه‌ها را به صحنه اعتراض تبدیل کرد. در بسیاری از مراکز دانشگاهی، دانشجویان با برگزاری تجمع‌ها و مراسم یادبود نشان دادند که حافظه جمعی را نمی‌توان با گلوله یا بازداشت از میان برد.

در همین مقطع، حکومت راهبرد تازه‌ای را در پیش گرفت. اگر سرکوب خیابانی نتوانسته بود اعتراض را پایان دهد، باید زیرساخت‌های سازماندهی اعتراض هدف قرار می‌گرفت. دانشگاه دقیقاً یکی از مهم‌ترین این زیرساخت‌ها بود. آغاز جنگ و تعطیلی دانشگاه‌ها فرصتی در اختیار حکومت قرار داد تا یکی از اصلی‌ترین فضاهاى تجمع و ارتباط دانشجویان را از دسترس خارج کند. آموزش مجازی جایگزین آموزش حضوری شد و آنچه در ظاهر تصمیمی

آموزشی به نظر می‌رسید، در عمل به ابزاری برای پراکنده کردن نیروی اجتماعی دانشجویان تبدیل شد.

گزارش «زمستان سرخ» که پنجاه روز نخست پس از آغاز اعتراضات سراسری ایران را مستند کرده، حاکی است در بازه زمانی ۷ دی تا ۲۶ بهمن ۱۴۰۴، ۵۵۰ تجمع دانشجویی در ۳۶۰ دانشگاه سراسر ایران برگزار شده است. ۱۴۷ دانشجو در این اعتراضات بازداشت شده‌اند.

اما حتی تعطیلی دانشگاه‌ها نیز به معنای توقف سرکوب نبود. برعکس، در همان زمانی که کلاس‌ها به صورت مجازی برگزار می‌شد، موج گسترده‌ای از احضارها، بازداشت‌ها و پرونده‌سازی‌ها آغاز شد. در دانشگاه بیرجند برای ۵۰ دانشجو احکام انضباطی صادر شد. حدود ۳۰ نفر از امکانات رفاهی تا پایان تحصیل محروم شدند و حدود ۲۰ نفر با تعلیق دو ترم مواجه شدند. بخش قابل توجهی از این پرونده‌سازی‌ها در شرایطی انجام شد که دانشجویان غیربومی اساساً در شهر نبودند و امکان دفاع از خود را نداشتند.

همزمان در دانشگاه تهران، علم و صنعت و دیگر مراکز آموزش عالی، روندی مشابه در جریان بود. احضارهای تلفنی، دریافت دفاعیه از طریق ایمیل و برگزاری جلسات غیرحضوری جایگزین فرایندهای رسمی شدند. هدف اصلی، تولید فضای رعب و بی‌ثباتی بود. دانشجو باید هر لحظه احساس می‌کرد که ممکن است با یک تماس تلفنی، یک پیامک یا یک گزارش محرمانه از ادامه تحصیل محروم شود.

در همین دوره، بازداشت فعالان دانشجویی نیز شدت گرفت. در فروردین‌ماه، گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران، شریف، بهشتی و فردوسی مشهد در جریان یک گردهمایی خصوصی با یورش نیروهای امنیتی روبه‌رو شدند. تعدادی از آنان بازداشت و با اتهام‌های امنیتی مواجه شدند. پس از آن، خبر بازداشت دانشجویان دیگری در نقاط مختلف کشور منتشر شد. امیرحسین رضایی، دانشجوی علوم سیاسی دانشگاه تهران، در اراک بازداشت شد و منزل خانوادگی او مورد تفتیش قرار گرفت. امیرمحمد کریمی برای مدت طولانی در بازداشت و بلا تکلیفی نگه داشته شد. مصطفی محسن، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف، و مجید جمشیدزاده، دانشجوی دانشگاه علم و صنعت، همچنان در بازداشت باقی ماندند. فریبرز کهنزاد، دانشجوی مهندسی برق

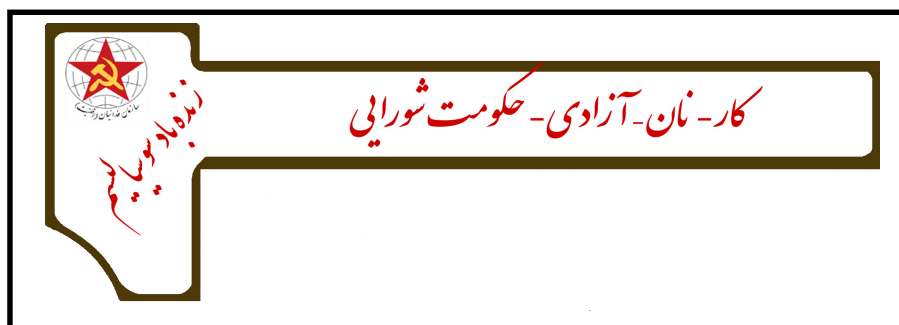
شریف، نیز به جمع بازداشت‌شدگان پیوست. سرکوب تنها متوجه فعالان شناخته‌شده نبود. هدف، ارسال یک پیام عمومی به کل جامعه دانشگاهی بود: هر نوع فعالیت مستقل می‌تواند هزینه سنگینی داشته باشد. از این رو، دامنه برخوردها از بازداشت‌های امنیتی فراتر رفت و به سطح انضباطی و آموزشی نیز گسترش یافت. پس از بازگشایی محدود دانشگاه‌ها، مرحله جدیدی از سرکوب آغاز شد. بر اساس گزارش‌ها، دست‌کم ۱۸۰ دانشجو در دانشگاه‌های مختلف با پیامک‌های ممنوع‌الورودی مواجه شدند و بیش از ۶۰ نفر دیگر بدون هرگونه ابلاغ رسمی از ورود به دانشگاه منع شدند. در دانشگاه تهران، ده‌ها دانشجو در یک روز به کمیته انضباطی احضار شدند. در دانشگاه علم و صنعت ده‌ها پرونده جدید تشکیل شد. در دانشگاه‌های امیرکبیر، شریف و شهید بهشتی نیز احضارها و محدودیت‌ها ادامه یافت.

این حجم از فشار را نمی‌توان صرفاً واکنشی به چند تجمع یا شعار دانست. مسئله اصلی جایگاه دانشگاه در ساختار جامعه است. دانشگاه تنها محل انتقال دانش نیست؛ بلکه یکی از فضاهایی است که در آن امکان شکل‌گیری آگاهی جمعی، شبکه‌سازی سیاسی و پیوند میان بخش‌های مختلف جامعه وجود دارد. حکومت‌های اقتدارگرا در سراسر جهان همواره از چنین فضاهایی هراس داشته‌اند، زیرا دانشگاه می‌تواند پلی میان ناراضیاتی پراکنده و کنش جمعی سازمان‌یافته ایجاد کند.

همین مسئله توضیح می‌دهد که چرا حکومت از پیوند جنبش دانشجویی با سایر جنبش‌های اجتماعی نگران است. آنچه در ماه‌های گذشته مشاهده شد، صرفاً اعتراض دانشجویان به مسائل دانشگاهی نبود. شعارهایی مانند «فقر، فساد، گرانی؛ می‌ریم تا سرنگونی» یا «دانشجو می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد» نشان می‌داد که بخش مهمی از دانشجویان مسائل خود را جدا از مسائل کارگران، معلمان، بازنشستگان، زنان و دیگر گروه‌های اجتماعی نمی‌بینند. دانشگاه در حال تبدیل شدن به یکی از حلقه‌های اتصال مبارزات اجتماعی مختلف بود؛ حلقه‌ای که می‌توانست شکاف میان اعتراض‌های پراکنده را کاهش دهد.

از این منظر، تعطیلی طولانی دانشگاه‌ها، تعویق بازگشایی، احضارهای گسترده، محرومیت‌های تحصیلی و بازداشت فعالان دانشجویی اجزای یک سیاست واحد هستند. هدف این سیاست، شکستن ظرفیت سازماندهی جمعی و جلوگیری از شکل‌گیری دوباره فضایی است که در آن دانشجویان بتوانند به صورت مستقیم با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، بحث کنند، سازمان یابند و با

در صفحه ۵



چرا حکومت از دانشگاه می‌ترسد؟

سایر بخش‌های جامعه پیوند برقرار نمایند. به همین دلیل، مسئله بازگشایی دانشگاه‌ها در نهایت یک مسئله سیاسی است. حکومت می‌داند که بازگشت دانشجویان به دانشگاه، می‌تواند به معنای بازگشت اجتماعات دانشجویی، بازگشت بحث‌های سیاسی، بازگشت اعتراض و بازگشت همبستگی باشد. آنچه امروز پشت عبارت مهم «عادی شدن اوضاع» پنهان شده، در واقع همین هراس عمیق از بازگشت دانشگاه به جایگاه تاریخی خود به عنوان یکی از مهمترین کانون‌های مقاومت اجتماعی است.

وزیر علوم بازگشایی دانشگاه‌ها را به «عادی شدن اوضاع» منوط کرده و دستگاه‌های سرکوب به عادیسازی شرایط مشغولند. دستگیری، احضار، و پرونده‌سازی برای دانشجویان. در آخرین اقدام از این دست، چهارشنبه ۵ خرداد، «کمیته انضباطی» دانشگاه صنعتی شریف دستکم ۳۰ تن از دانشجویان این دانشگاه را به جرم فعالیت در فضای مجازی و پرونده‌های مرتبط با اعتراضات سراسری دی‌ماه به احکام سنگین «انضباطی» محکوم کرد. احکام صادره برای دانشجویان محرومیت‌هایی از منع موقت تحصیل تا اخراج همراه با ۵ سال محرومیت از تحصیل در تمامی دانشگاه‌ها را در بر می‌گیرد.

خیزش دی‌ماه ۱۴۰۴ و جنبش‌های اعتراضی سال‌های پیش از آن وحشیانه سرکوب شده‌اند. با این حال، کابوس بازگشت جنبش‌های اعتراضی مشابه لحظه‌ای رژیم را رها نمی‌کند. پس از کشتار دی، حکومت تصور می‌کرد با تعطیل کردن دانشگاه‌ها، مجازی کردن آموزش و تخلیه خوابگاه‌ها می‌تواند ضربات سنگین اعتراض را بشکند و یکی از مهمترین مراکز سازماندهی اجتماعی را از کار بیندازد. اما رویدادهای ماه‌های بعد نشان داد آنچه متوقف شده بود کلاس‌های درس بود، نه خشم انباشته دانشجویان. اعتراضات پس از کشتار دی‌ماه و سپس در مراسم‌های چهل جان‌باختگان بار دیگر دانشگاه‌ها را به صحنه رویارویی تبدیل کرد.

دانشگاه را می‌توان تعطیل کرد، می‌توان درهای آن را بست، می‌توان صدها دانشجو را احضار و ده‌ها نفر را بازداشت کرد، اما تا زمانی که بحران‌های اجتماعی و اقتصادی پابرجاست، امکان بازتولید اعتراض نیز باقی‌مانده است. مسئله اصلی نه ساختمان دانشگاه، بلکه نیروی اجتماعی‌ای است که درون آن شکل گرفته است؛ نیرویی که در دی‌ماه به میدان آمد، پس از سرکوب عقب‌نشست، در چهل جان‌باختگان دوباره سرب‌آورد و اکنون نیز علت اصلی هراس حکومت از بازگشایی کامل دانشگاه‌ها به شمار می‌رود. جنبش دانشجویی در زمانی نه چندان دور، روزهایی برای عبور از این وضعیت خواهد گشت و دست در دست سایر جنبش‌های اجتماعی بویژه جنبش طبقه کارگر، طومار رژیم جمهوری اسلامی و نظم حاکم را در هم خواهد پیچید.

اطلاعیه شورای استکھلم رفیق فریدون اختیاری ما را تنها گذاشت



رفیق فریدون اختیاری، معلم کمونیست و مبارزی خستگی‌ناپذیر، با کوله باری از تلاش و پیکار برای روزگار نو و دنیای بهتر سرانجام در سن هشتاد سالگی در اثر سکتة مغزی درگذشت و ما را تنها گذاشت.

رفیق فریدون انسان فرهیخته‌ای که سخن و کردارش همواره یکسان بود، سخت کوش و بی‌گیرانه در پشتیبانی از آرمانهای مردم در همه عرصه‌های پیکار اجتماعی پیش می‌رفت، سالیهای بسیاری را در ایران به عنوان آموزگار کودکان، به آنان دانش و درس زندگی آموخت و همزمان در نبرد خستگی‌ناپذیر با رژیم شاه و جمهوری اسلامی میکوشید. او یکی از فعالین نخست کانون معلمان ایران بود و همراه و همدوش علی‌اشرف درویشیان و یاران دیگرش از آزادی و شرف انسانی دفاع میکرد.

فریدون اختیاری در کنار یاران دیگرش در سازمان فدائیان اقلیت قرار داشت و در تبعید یکی از فعالین سخت کوش و توانای شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران استکھلم به شمار می‌آمد و در پیشبرد و کارکرد این نهاد مبارزاتی و کمونیست تلاش میکرد.

شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران استکھلم با از دست دادن این رفیق بیکر و مبارز، اندوهناک است و درگذشت او را به خانواده و یاران و رفقایش تسلیت می‌گوید و در تلاش است تا در راه تحقق آرمانهای این رفیق کمونیست، همچنان در مبارزه به پیش برود.

مراسم بزرگداشت رفیق فریدون به آگاهی خواهد رسید.

شورای استکھلم

29 مه 2026



از تهدید تا تشدید بحران در حاکمیت

کسب کند، اما واقعیت‌های مندرج در لایلای سطور این بیانیه به طرز ملموسی بیانگر وحشت وزارت اطلاعات از شکل‌گیری اعتراضات مردمی و تعمیق بیشتر بحران در درون حاکمیت است.

آنچه صدور این بیانیه را برای وزارت اطلاعات در این بازه زمانی ضروری کرده است، نمی‌تواند فقط بر شمردن چندین و چند باره پیروزی‌های کذایی خود و جمهوری اسلامی بر «دشمن آمریکایی - صهیونی» و «اذنابش» باشد. حتی نمی‌تواند صرفاً با هدف الغای توانایی‌های حاکمیت در از سر گذراندن «سه جنگ تمام عیار» به منظور قرار دادن رژیم در جایگاه «قدرت چهارم در عرصه جهانی» باشد. بلکه ضرورت صدور این بیانیه را آنگونه که در لایلای متن آن آمده است، باید در نگرانی این وزارتخانه امنیتی جمهوری اسلامی از «تلاش دشمن در انجام تحریکات اجتماعی حول محورهای اقتصادی و برخی کمبودها، تلاش برای پیشگیری از خدمت رسانی دولت خدمتگزار و طراحی برای تولید و تهییج معترضین و کشاندن آنها به خیابان‌ها در برابر نهادهای حاکمیتی» دید و تعبیر کرد.

استفاده از واژه «دشمن» برای جعل روایات و تحریف تحرکات اجتماعی موجود در جامعه، نامگذاری «اغتشاش»، «فتنه» و «کودتا» بر اعتراضات عمومی توده‌های مردم ایران بر بستر یک سری اتهامات واهی همچون «جاسوسی»، «خرابکاری» و امثالهم چیز تازه‌ای نیست که وزارت اطلاعات بتواند با اتکاء به چنین روایت‌های امنیتی و سرکوبگرانه، توده‌های جان به لب رسیده مردم ایران را از اعتراض و مبارزه علیه ارتجاع حاکم برحذر رژیم و رشد تضادهای درون آن، گنه بیانی و وزارت اطلاعات را نه در تکرار تبلیغات مشمنز کننده نویسندگان آن برای نشان دادن «اقتدار» و «پیروزی‌های» رژیم در هشت سال گذشته، بلکه باید در بیان وحشت آشکار آنان از تشدید بحران‌های اجتماعی و اعتلای مجدد مبارزات کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، بازنشستگان، نویسندگان، وکلا، هنرمندان و دیگر گروه‌های اجتماعی جامعه دید. وضعیتی غیر قابل انکار که اینبار به شکلی علنی به صورت تعمیق بحران در بالایی‌ها انعکاس یافته و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی را بر آن داشته تا برای جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه اعتراضات آتی توده‌های مردم ایران پیشاپیش آنان را به سرکوب و کشتار تهدید کنند.

اگر تمامی افاضات و زرق و برق‌های تبلیغاتی بیانیه را کنار بگذاریم و از تمرکز بر لاف‌زنی‌های مکرر آنان در تکرار ضربات «مهلکی» که بر «دشمن» وارد کرده‌اند نیز بگذریم، ضرورت صدور این بیانیه را در سطور پایانی آن بهتر می‌توان دید، آنجا که نوشته‌اند: «لذا هرگونه تلاش ضد امنیتی برای ایجاد اغتشاش، خرابکاری، جاسوسی برای سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه و ارتباط با

رسانه‌های تروریستی بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، بویژه رسانه تروریستی اینترنشنال ... هرگونه اقدام برای شکستن انسجام ملی و ایجاد گسست اجتماعی، قاچاق سلاح و ابزارهای ارتباطی غیرقانونی همچون استارلینک ... تحریکات قومی و مذهبی و هر نوع اقدام ضد امنیتی، طبق تعاریف مندرج در قوانین کشور، با دقت و قاطعیت هرچه بیشتر و بر مبنای وظایف قانونی مورد پیگرد جامعه مقتدر اطلاعاتی کشور قرار گرفته و متهمین به مراجعه ذریبط قضایی معرفی خواهند شد».

بیانیه البته فقط به سرکوب نیروهای داخلی بسنده نکرده، بلکه با نوشتن اینکه «مزدوران ضد انقلاب و تروریست‌های مقیم خارج کشور و حامیان آنها نیز از آتشی که می‌افروزند در امان نخواهند بود»، نیروهای خارج کشور را نیز به سرکوب و ترور و مصادره اموال تهدید کرده است.

فراموش نکنیم، تهدید توده‌های مردم ایران و برحذر داشتن آنان از هرگونه مبارزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی علیه جمهوری اسلامی، خاصه ورود به اعتصاب و تظاهرات خیابانی تنها یکی از وجوه در هم تنیده این بیانیه است. وجه دیگر آن - که با زبانی در لاف‌ها گفته شده و اتفاقاً بخش مهم این بیانیه نیز هست - بازتاب تعمیق شکاف و تشدید بحران در درون حاکمیت است. تأکید وزارت اطلاعات - که خود بخشی از کابینه پزشکیان است - بر «تلاش برای پیشگیری از خدمت‌رسانی دولت خدمتگزار» و «طراحی برای تولید و تهییج معترضین و کشاندن آنها به خیابان‌ها»، اگرچه ظاهراً به دشمنان بیرونی جمهوری اسلامی نسبت داده شده است، اما کیست که نداند، این بخش از بیانیه اشاره تلویحی وزارت اطلاعات به مخالفان «دولت خدمتگزار» در درون حاکمیت است.

هشدار بخش امنیتی دولت، در بیان تشدید بحران‌های درونی حاکمیت که این روزها - چه در لشکرکشی‌های خیابانی و چه در صدا و سیما جمهوری اسلامی - علیه کابینه پزشکیان به راه افتاده است، مسلماً فراتر از جدال‌های دیروز و امروز جناح‌های مختلف درون حاکمیت است. جدال و کشمکش‌های کنونی هیئت حاکمه که ریشه در تعمیق بحران‌های ژرف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی موجود در جامعه دارد، انعکاسی از انباشت تضادها، بحران‌های غیر قابل حل، ناتوانی رژیم در برون رفت از وضعیت وخیم موجود و خشم انفجاری کارگران و توده‌های جان به لب رسیده‌ایست که اکنون در درون هیئت حاکمه بازتاب یافته است.

ریشه‌های تعمیق این بحران حکومتی، ناشی از ساختار نظم موجود، رشد افسارگسیخته قیمت‌ها، گسترش بیکاری، افزایش تورم، کاهش پی در پی ارزش ریال و بالا رفتن روزانه قیمت دلار، کسری فزاینده سوخت و گاز و بنزین، خالی بودن خزانه دولت، کمبود دارو، گرانی مسکن، تداوم شرایط نه جنگ و نه صلح و مهمتر از همه حاکی از تضاد منافع جناح‌های رنگارنگ درون حاکمیت است، که در شرایط نابسامان کنونی

باند‌های فاسد حاکمیت را برای سهم‌بری بیشتر از منابع کشور به جان هم انداخته است. بحران‌هایی با پیشینه ۴۷ ساله که هرازگاهی میان غارتگران و چپاولگران جمهوری اسلامی بر سر موضوعات مختلف از جمله ناکارآمدی دولت و بحران هسته‌ای شدت می‌گیرد.

جدای از مذاکرات بحث‌برانگیز هسته‌ای که اینروزها به جدالی میان کابینه پزشکیان، جبهه پایداری و فرماندهان سپاه تبدیل شده است، موضوع قطع اینترنت و نحوه رفع انسداد آن نیز از جمله موضوعاتیست که در چند روز گذشته زوایایی از تشدید بحران و قدرت‌نمایی دو جناح رقیب را بازتاب داده است.

روز دوشنبه ۴ خرداد، «ستاد ویژه سازماندهی و راهبردی فضای مجازی» پس از برگزاری سه جلسه، رأی به رفع انسداد اینترنت بین‌المللی در ایران داد. دستور رفع انسداد اینترنت با امضای مسعود پزشکیان - رئیس این ستاد - به وزارت ارتباطات ابلاغ گردید. اما هنوز چند ساعتی از بازگشایی نصف و نیمه اینترنت بین‌المللی نگذشته بود که «دیوان عدالت اداری» - زیر مجموعه قوه قضائیه - به بهانه شکایاتی با خواسته ابطال «سند ایجاد ستاد ویژه سازماندهی و راهبردی فضای مجازی کشور»، دستور توقف اجرای مصوبه بازگشایی اینترنت را صادر کرد. شکایتی که هیچوقت معلوم نشد شاکیان آن از چه نهاد یا ارگانی بودند. اما همینکه دیوان عدالت اداری و دستگاه قضایی در پشت ماجرای این «شکایات» قرار گرفتند، می‌توان به تشدید بحران و تعمیق اختلاف میان دو دستگاه اجرایی و قضایی جمهوری اسلامی در مورد انسداد و بازگشایی اینترنت در ایران پی برد.

در کنار موضوعات مطرح شده، اعلام ضدیت با عراقچی و قالیباف در صدا و سیما جمهوری اسلامی توسط «کارشناسان» جبهه پایداری و ایضاً سردادن شعار علیه تیم مذاکره کننده هسته‌ای ایران به رهبری مذاهان جناح رقیب کابینه پزشکیان در تجمعات حکومتی، خود بخش دیگری از تشدید بحران و انعکاس آن در میان بالایی‌هاست.

آنچه اینروزها باعث تشدید بحران و تشتت آراء در تصمیم‌گیری‌های درون حاکمیت شده، جدای از تضاد منافع جناح‌های رقیب که همواره برای سهم‌بری بیشتر از ثروت کشور به جدال با یکدیگر بر می‌خیزند، نکته تعیین کننده‌تر در تشدید چنین بحران‌هایی در این برهه زمانی، کشته شدن علی خامنه‌ایست. کسی که در نبود رهبری بلامنازع او هر جناحی از درون حاکمیت ساز خودش را می‌زند. پوشیده نیست، تا زمانی که علی خامنه‌ای به عنوان «ستون خیمه» جمهوری اسلامی زنده بود، با یک تشر همه جناح‌های رقیب را سر جایشان می‌نشاند. کشمکش‌ها درون رژیم را مهار و بحران‌های حکومتی را تا حد ممکن به نفع خود مدیریت می‌کرد. حرف او، پیام او و دستورالعمل‌های او همواره برای نهادهای حکومتی «فصل‌الخطاب» بود. اما اکنون چه؟

بیش از سه ماه است که خامنه‌ای کشته شده، اما جنازادش هنوز بر زمین افتاده است. نزدیک به سه ماه است که مجتبی خامنه‌ای سگان رهبری

دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Central office of Hekmatist Party



اطلاعیه دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

یاد رفیق کمونیست، فریدون اختیاری، گرامی باد

با تأسف فراوان اطلاع یافتیم که رفیق فریدون اختیاری، کمونیستی خستگی‌ناپذیر، معلمی دلسوز و از فعالان سرشناس شهر استکھلم، پس از چند روز بیماری از میان ما رفت.

رفیق فریدون اختیاری که آموزگار کوچ‌پس‌کوچه‌های کودکان جنوب شهر تهران بود، انسانی مهربان، سخت‌کوش و متعهد بود که سال‌های زیادی از عمر خود را در مبارزه علیه دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی در زندان گذراند. رفیق فریدون در انقلاب ۵۷، همراه با دیگر همکارانش، به سازمان‌دهی معلمان پرداخت که ادامه این فعالیت‌ها به تشکیل کانون مستقل معلمان تهران انجامید.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، درگذشت او را به خانواده، دوستان و رفقاییش در تشکیلات اقلیت تسلیت می‌گوید و خود را در این فقدان شریک می‌داند.

یادش را با تلاش در راه تحقق آرمان‌های کمونیستی و انسانی رفیقمان گرامی می‌داریم.

دفتر مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
۳۱ می ۲۰۲۶

از تهدید تا تشدید بحران در حاکمیت

نظام را در دست گرفته است، اما هیچ رد پایی از خودش نیست. رهبری که در این مدت، نه کسی صدایش را شنیده، نه کسی تصویرش را دیده و نه تاکنون اطلاعات دقیقی از وضعیت جسمانی او انتشار یافته است. رهبری که در خفا با عاملیت سپاه پاسداران انتخاب شد و تاکنون بجز چند دستور و فرمان کتبی منتسب به او، هیچ اطلاعات دیگری از وی منتشر نشده است. روشن است در وضعیت بحرانی کشور، رهبری که کمترین حضور عینی در جامعه ندارد، و حتا تاکنون در جمع همان «امت حزب‌الله» نیز حضور پیدا نکرده است، چنین رهبری هرگز نمی‌تواند «ستون خیمه‌گاه» رژیم و «فصل‌الخطاب» مناقشات درونی هیئت حاکمه در شرایط تعمیق بحران‌های کنونی باشد.

لذا با توجه به واقعیت‌های موجود، تشدید بحرانی که اینروزها در درون حاکمیت بازتاب یافته است، در فرایند خود نه تنها کاهش نخواهد یافت، بلکه جناح‌های رقیب در مواجهه با انبوه معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیش از پیش به جدال با یکدیگر بر خواهند خاست. اگرچه کارگران، زنان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان، نویسندگان، هنرمندان و دیگر گروه‌های اجتماعی در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی همواره باید به قدرت و سازماندهی خودشان متکی باشند، اما ناگفته پیداست هرچه بحران‌های هیئت حاکمه تعمیق یابند، هرچه جدال جناح‌های رقیب بیشتر و تضادهای درونی‌شان شدت گیرد، بدون شک موقعیت جمهوری اسلامی تضعیف و امید به سرنگونی انقلابی ارتجاع حاکم نیز در درون جامعه تقویت خواهد شد.

فراموش نکنیم، جامعه کنونی ما در وضعیت انفجاری است. فقر و فلاکت و بیکاری بیداد می‌کند. گرانی نفس مردم را گرفته است. در چنین وضعیتی نه فقط کارگران و عموم توده‌های مردم ایران قادر به ادامه زندگی نیستند، بلکه خود حاکمیت نیز در تنگنای بحران‌های عدیده‌ای که در آن گرفتار است، دیگر نمی‌تواند به شیوه گذشته بر مردم حکومت کند. بیانیۀ وزارت اطلاعات پیش از هر چیز تأکیدی بر شرایط انفجاری کشور است. تأکیدی بر تشدید بحران در میان بالایی‌هاست. در چنین شرایطی، وقوع تغییرات بزرگ اجتماعی به امری ضروری تبدیل شده است. بدون تغییرات ریشه‌ای، بدون برپایی یک انقلاب اجتماعی، جامعه به قهقرا خواهد رفت. با تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، نگذاریم ارتجاع حاکم با ادامه حیات خود و حل بحران سیاسی به شیوه ضد انقلابی، بیش از این جامعه را به انحطاط و سقوط بکشانند.



رژیم جمهوری اسلامی را باید بایک
اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه
برانداخت.

کار - نان - آزادی - حکومت شورانی

جهان در گذار؛ بحران هژمونی آمریکا و بازآرایی توازن قوا

پایهٔ برابری قدرت خرید حدود ۸۹ / ۱۹ درصد، سهم آمریکا ۵۴ / ۱۴ درصد و سهم اتحادیهٔ اروپا ۷۷ / ۱۳ درصد است. علاوه بر این، چین هم اکنون به بزرگترین صادر کننده کالا در جهان نیز تبدیل شده است. در سال ۲۰۲۵ صادرات چین به ۵۸ / ۳ تریلیون دلار، واردات ۵۹ / ۲ تریلیون دلار و مازاد تجاری بی‌سابقه ۱۸ / ۱ تریلیون دلار رسید. این شواهد نشان می‌دهد که آمریکا دیگر یگانه مرکز رشد، تولید و مبادله جهانی نیست.

با این حال، برتری آمریکا فقط به حجم تولید ناخالص داخلی محدود نمی‌شود. در نتیجه توافقات پولی و مالی پس از جنگ جهانی دوم، دلار همچنان مهم‌ترین ارز ذخیره جهانی و نظام مالی آمریکا همچنان مرکز اصلی گردش سرمایه در جهان است. بخش بزرگی از تجارت جهانی، بدهی بین‌المللی و ذخایر ارزی دولت‌ها بر پایه دلار انجام می‌شود و همین مسئله به واشنگتن قدرتی می‌دهد که چین هنوز به آن دست نیافته است. علاوه بر این، آمریکا همچنان در فناوری‌های پیشرفته، صنایع نظامی، نرم‌افزار، هوش مصنوعی، نیمه‌رساناهای پیشرفته و بازارهای مالی جهانی موقعیت مسلطی دارد. شرکت‌هایی مانند اپل، مایکروسافت، انویدیا، گوگل و آمازون بخش مهمی از زیرساخت دیجیتال و تکنولوژیک جهان را در اختیار دارند.

تغییر مهم دیگر در تولید صنعتی رخ داده است. برآوردهای مبتنی بر داده‌های سازمان توسعه صنعتی ملل متحد نشان می‌دهد ارزش افزوده تولیدی چین در سال ۲۰۲۳ به حدود ۶۶ / ۴ تریلیون دلار، یعنی نزدیک به ۲۸ درصد کل تولید صنعتی جهان، رسیده بود؛ رقمی که از سهم آمریکا و بسیاری از اقتصادهای صنعتی غربی فراتر می‌رود. چین اکنون نه‌فقط در کالاهای مصرفی ارزان، بلکه در حوزه‌هایی مانند باتری، خودروهای برقی، پنل خورشیدی، فولاد، مواد معدنی کمیاب و بسیاری از کالاهای واسطه‌ای صنعتی به بازیگری تعیین‌کننده تبدیل شده است.

در کنار چین، هند و برخی اقتصادهای نوظهور سهم بیشتری در رشد اقتصاد جهانی پیدا کردند. هند، با جمعیتی که اکنون از چین نیز فراتر رفته، طی سال‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین مراکز جذب سرمایه‌گذاری صنعتی و فناوری تبدیل شده است. بسیاری از شرکت‌های غربی که در پی کاهش وابستگی به چین هستند، بخشی از تولید خود را به هند منتقل کرده‌اند و خود آمریکا نیز از هند به‌عنوان وزنه‌ای ژئوپولیتیک در برابر نفوذ چین در آسیا حمایت می‌کند. رشد سریع بازار داخلی، نیروی کار عظیم و موقعیت راهبردی هند باعث شده این کشور به یکی از بازیگران مهم آینده اقتصاد جهانی تبدیل شود؛ هرچند زیرساخت‌های ناکافی، نابرابری گسترده و وابستگی به واردات انرژی همچنان از محدودیت‌های مهم آن به شمار می‌روند.

هم‌زمان، خود آمریکا نیز با نشانه‌های جدی فرسایش اقتصادی روبه‌روست: بدهی عمومی بالا، کسری بودجه مزمن، هزینه سنگین بهره و وابستگی به واردات صنعتی. داده‌های فدرال رزرو آمریکا نشان می‌دهد بدهی کل فدرال این کشور در پایان ۲۰۲۵ به حدود ۱۲۲ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده بود. همچنین دفتر بودجه کنگره پیش‌بینی کرده است که کسری بودجه فدرال در سال مالی ۲۰۲۶ حدود ۹ / ۱ تریلیون دلار باشد و روند افزایشی بدهی دولت در سال‌های آینده ادامه پیدا کند. این وضعیت نشان می‌دهد که حتی بزرگترین اقتصاد جهان نیز برای حفظ برتری خود با فشارهای ساختاری فزاینده روبه‌رو است.

در همین چارچوب، یکی از محورهای اصلی سیاست اقتصادی ترامپ، بازگرداندن بخشی از تولید صنعتی و سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی به داخل آمریکا و کاهش وابستگی به چین بوده است. این سیاست بر این ارزیابی استوار است که جهانی‌سازی چند دهه گذشته، اگرچه سود کلانی برای شرکت‌های بزرگ آمریکایی ایجاد کرده، اما هم‌زمان به انتقال بخش بزرگی از صنایع و مشاغل تولیدی به خارج، به‌ویژه چین، انجامیده و موقعیت صنعتی آمریکا را تضعیف کرده است. به همین دلیل، کابینه ترامپ با اعمال تعرفه‌های سنگین بر کالاهای چینی، کاهش مالیات شرکت‌ها، فشار بر کنسرن‌های بزرگ برای حفظ یا انتقال تولید به داخل آمریکا و محدود کردن همکاری‌های تکنولوژیک با چین، تلاش کرد روند وابستگی صنعتی به چین را کاهش دهد. این سیاست‌ها تا حدی باعث افزایش سرمایه‌گذاری در برخی صنایع حساس مانند نیمه‌رساناها و باتری شد، اما بخش بزرگی از شرکت‌ها به‌جای بازگرداندن تولید به آمریکا، کارخانه‌های خود را به کشورهای دیگری مانند ویتنام، هند و مکزیک منتقل کردند. همین مسئله نشان داد که

آنچه امروز در جهان جریان دارد، بیان بحرانی عمیق در ساختار نظم سرمایه‌داری جهانی است؛ بحرانی که ریشه‌های آن به پایان جنگ سرد و شکل‌گیری نظم تک‌قطبی تحت رهبری ایالات متحده بازمی‌گردد. پس از فروپاشی شوروی، آمریکا و متحدانش تصور می‌کردند که برتری سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب می‌تواند به‌نظمی نسبتاً پایدار و درازمدت تبدیل شود؛ نظمی که در آن، بازار جهانی، سلطه دلار، نهادهای مالی بین‌المللی، جهانی‌سازی نئولیبرالی و شبکه امنیتی آمریکا چارچوب اصلی روابط بین‌الملل را تعیین کنند. در آن دوره، بسیاری حتی از «پایان تاریخ» سخن می‌گفتند؛ گویی سرمایه‌داری لیبرال شکل نهایی و بی‌رقیب سازمان‌دهی جهان شده است.

اما همان روندی که قرار بود هژمونی آمریکا را تثبیت کند، به‌تدریج تضادهای تازه‌ای تولید کرد. جهانی‌سازی نئولیبرالی، انتقال عظیم سرمایه تولید صنعتی به مناطق ارزان‌تر جهان، به‌ویژه آسیا، را تسریع کرد. سرمایه آمریکایی و غربی برای کاهش هزینه تولید و افزایش سود، کارخانه‌ها و زنجیره‌های تولید را به چین، جنوب شرق آسیا و دیگر مناطق منتقل کرد. نتیجه این روند، از یک سو سودآوری عظیم کنسرن‌های فراملی و گسترش بازار جهانی بود و از سوی دیگر، رشد شتابان قدرت‌هایی که بعدها به رقبای ژئوپولیتیک آمریکا تبدیل شدند. به این معنا، خود جهانی‌سازی تحت رهبری آمریکا یکی از مهم‌ترین زمینه‌های مادی قدرت‌گیری چین را فراهم کرد.

در همین حال، بخش‌هایی از طبقه کارگر و طبقه متوسط در کشورهای غربی، به‌ویژه آمریکا، با تعطیلی صنایع، انتقال مشاغل تولیدی، رشد نابرابری و فرسایش امنیت اجتماعی روبه‌رو شدند. آنچه در دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان «پیروزی جهانی بازار آزاد» تبلیغ می‌شد، در عمل به تمرکز بی‌سابقه ثروت، رشد سرمایه مالی، وابستگی فزاینده اقتصادها به بدهی و شکنندگی بیشتر ساختار سرمایه‌داری جهانی انجامید.

بحران مالی ۲۰۰۸ نقطه‌ای تعیین‌کننده در این روند بود. بحرانی که از قلب نظام مالی آمریکا آغاز شد، نه‌فقط رکودی جهانی ایجاد کرد، بلکه نشان داد نظمی که بر سفته‌بازی مالی، بدهی و انباشت سرمایه غیرمولد استوار شده، تا چه اندازه ناپایدار است. دولت‌های غربی برای نجات بانک‌ها و بازارهای مالی، هزاران میلیارد دلار به اقتصاد تزریق کردند، اما هزینه واقعی بحران به طبقات فرو دست منتقل شد: از طریق ریاضت اقتصادی، تورم، کاهش خدمات اجتماعی و ناامنی شغلی. از آن زمان به بعد، رشد اقتصادی غرب کندتر شد، بدهی دولت‌ها افزایش یافت و بحران مشروعیت سیاسی در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری عمیق‌تر گردید.

جنبه اقتصادی

از نظر اقتصادی، مهم‌ترین تحول در سه دهه گذشته، کاهش فاصله قدرت‌های رقیب با اقتصاد آمریکا و انتقال تدریجی مرکز ثقل تولید و رشد جهانی به آسیاست. در دهه ۱۹۹۰، آمریکا نه‌تنها بزرگترین اقتصاد جهان بود، بلکه بخش بزرگی از تولید صنعتی، فناوری پیشرفته، تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی را نیز در کنترل خود داشت. اما همان روند جهانی‌سازی که قرار بود برتری اقتصادی آمریکا را تثبیت کند، به‌تدریج زمینه انتقال بخش بزرگی از ظرفیت تولید صنعتی جهان به آسیا، به‌ویژه چین، را فراهم کرد. چین که در ابتدا بیشتر به‌عنوان «کارخانه ارزان جهان» دیده می‌شد، طی سه دهه گذشته به دومین اقتصاد بزرگ جهان و یکی از اصلی‌ترین رقبای راهبردی آمریکا بدل شد. امروز بخش بزرگی از زنجیره‌های تولید جهانی، از صنایع الکترونیک و فولاد گرفته تا باتری، پنل خورشیدی و بسیاری از مواد اولیه صنعتی، به چین وابسته است. این وابستگی تا آنجا پیش رفته است که حتی خود آمریکا در سال‌های اخیر از تلاش برای «کاهش وابستگی به چین» و بازگرداندن بخشی از تولید صنعتی به داخل سخن می‌گوید؛ موضوعی که نشان می‌دهد جهانی‌سازی تحت رهبری واشنگتن اکنون به منبعی برای نگرانی استراتژیک خود این کشور تبدیل شده است.

در عرصه اقتصادی، تغییر توازن قوا بیش از هر جا در جابه‌جایی مرکز ثقل تولید، تجارت و رشد جهانی دیده می‌شود. آمریکا هنوز بزرگترین اقتصاد جهان بر پایه تولید ناخالص داخلی اسمی است؛ در سال ۲۰۲۴ تولید ناخالص داخلی آمریکا حدود ۲۸ / ۸ تریلیون دلار بود، در برابر ۱۹ / ۵ تریلیون دلار برای اتحادیه اروپا و ۱۸ / ۷ تریلیون دلار برای چین. اما همین مقایسه اگر بر پایه «برابری قدرت خرید» انجام شود، تصویر متفاوتی می‌دهد: طبق داده‌های صندوق بین‌المللی پول برای ۲۰۲۶، سهم چین از اقتصاد جهانی بر

جهان در گذار؛ بحران هژمونی آمریکا و بازآرایی توازن قوا

بازگرداندن گسترده تولید صنعتی به داخل آمریکا با محدودیت‌های جدی ساختاری روبه‌روست.

اتحادیه اروپا نیز اگرچه همچنان یکی از بزرگترین قطب‌های اقتصادی جهان به شمار می‌رود، اما در سال‌های اخیر با رکود صنعتی، بحران انرژی و کاهش رقابت‌پذیری مواجه شده است. افزایش شدید قیمت انرژی پس از جنگ اوکراین فشار سنگینی بر صنایع اروپایی، به‌ویژه آلمان، وارد کرد؛ کشوری که موتور صنعتی اروپا محسوب می‌شود. در نتیجه، اروپا همچنان یک قدرت اقتصادی مهم باقی مانده، اما دیگر از پویایی اقتصادی دهه‌های گذشته برخوردار نیست.

روسیه در این مقایسه جایگاه متفاوتی دارد. اقتصاد روسیه از نظر اندازه با آمریکا، چین یا اتحادیه اروپا قابل مقایسه نیست، اما اهمیت آن در انرژی، مواد خام، غلات، صنایع نظامی و ظرفیت ژئوپلیتیک است. با وجود تحریم‌های گسترده غرب، اقتصاد روسیه توانست بخشی از صادرات انرژی خود را به آسیا منتقل کند و از طریق درآمدهای نفت و گاز، هزینه‌های جنگ و بازسازی صنایع نظامی را تأمین نماید. بنابراین روسیه یک ابرقدرت اقتصادی نیست، اما اقتصادی است که به‌دلیل منابع انرژی و موقعیت نظامی، نقشی بسیار بزرگتر از وزن واقعی تولید ناخالص داخلی خود در توازن قوای جهانی ایفا می‌کند.

جنبه نظامی

از نظر نظامی، ایالات متحده همچنان بزرگترین و پیشرفته‌ترین قدرت نظامی جهان به شمار می‌رود. شبکه‌ای متشکل از صدها پایگاه نظامی در اروپا، خاورمیانه، آسیا و اقیانوس آرام، ناوگان عظیم دریایی، برتری هوایی، زرادخانه هسته‌ای و بودجه‌ای که از مجموع بودجه نظامی بسیاری از قدرت‌های بزرگ بیشتر است، هنوز به آمریکا امکان می‌دهد در مقیاسی جهانی مداخله و قدرت‌نمایی کند. اما تفاوت اساسی با دهه ۱۹۹۰ در این است که این برتری دیگر به‌معنای توان اعمال آسان و کم‌هزینه هژمونی جهانی نیست.

پس از فروپاشی شوروی، آمریکا در موقعیتی قرار گرفت که فاصله نظامی آن با سایر قدرت‌ها بی‌سابقه بود. جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ تصویری از ارتشی ارائه داد که می‌توانست در مدت کوتاهی ارتش عراق را درهم بشکند و هم‌زمان نظم امنیتی مطلوب خود را در منطقه تثبیت کند. در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های آغازین قرن بیستویکم، مداخلات آمریکا در بالکان، افغانستان و عراق این تصور را تقویت می‌کرد که واشنگتن نه‌فقط از نظر نظامی، بلکه از نظر توان تحمیل اراده سیاسی نیز قدرتی بلامنازع است. اما همین دوره، به‌تدریج محدودیت‌های این برتری را آشکار کرد. جنگ افغانستان که طولانی‌ترین جنگ تاریخ آمریکا شد، پس از بیست سال حضور نظامی، سرانجام با خروجی آشفته و بازگشت طالبان پایان یافت. اشغال عراق نیز اگرچه در مرحله نظامی اولیه سریع بود، اما به جنگی فرسایشی، پرهزینه و بی‌ثبات‌کننده تبدیل شد. این جنگ‌ها نشان دادند که حتی بزرگترین ارتش جهان نیز نمی‌تواند به‌سادگی نظم سیاسی مطلوب خود را بر جوامع دیگر تحمیل کند.

طبق داده‌های «مؤسسه بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم»، هزینه نظامی آمریکا در سال ۲۰۲۵ حدود ۹۵۴ میلیارد دلار بود؛ رقمی که به‌تنهایی حدود یک‌سوم کل هزینه نظامی جهان را تشکیل می‌دهد. هزینه نظامی جهانی نیز در همین سال به حدود ۲ / ۸ تریلیون دلار رسید؛ بالاترین سطح ثبت‌شده از زمان جنگ سرد. آمریکا، چین و روسیه روی هم بیش از نیمی از کل هزینه نظامی جهان را به خود اختصاص داده‌اند.

در همین حال، چین طی سه دهه گذشته جهشی عظیم در توان نظامی خود داشته است. بودجه نظامی چین در سال ۲۰۲۵ حدود ۳۳۶ میلیارد دلار برآورد شده است؛ رقمی که نسبت به دهه ۱۹۹۰ چندین برابر شده و نشان‌دهنده روند مداوم مدرن‌سازی ارتش این کشور است. چین اکنون بزرگ‌ترین نیروی دریایی جهان را از نظر تعداد شناورها در اختیار دارد و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در موشک‌های بالستیک، جنگ سایبری، هوش مصنوعی، فناوری فضایی و زرادخانه هسته‌ای انجام داده است. تمرکز اصلی این توسعه، کاهش برتری آمریکا در اقیانوس آرام و جلوگیری از توان مداخله مستقیم واشنگتن در بحران‌هایی مانند تایوان است.

روسیه نیز اگرچه از نظر اقتصادی فاصله زیادی با آمریکا و چین دارد، اما همچنان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های نظامی جهان باقی مانده است. جنگ

اوکراین، در عین حال که ضعف‌ها و محدودیت‌های ارتش روسیه را آشکار کرد، نشان داد که حتی مجموعه عظیم تسلیحات و حمایت‌های ناتو نیز نتوانسته است به پیروزی سریع و قاطع منجر شود. همین مسئله بیانگر آن است که جهان وارد دوره‌ای شده که در آن، جنگ‌های بزرگ دیگر لزوماً با برتری سریع و آسان یک قدرت پایان نمی‌یابند، بلکه می‌توانند به جنگ‌هایی فرسایشی و پرهزینه تبدیل شوند.

در پاسخ به این وضعیت، خود ناتو نیز وارد مرحله‌ای از بازنظامی‌سازی گسترده شده است. کشورهای اروپایی، به‌ویژه پس از جنگ اوکراین، بودجه‌های دفاعی خود را به‌شدت افزایش داده‌اند. آلمان که دهه‌ها از افزایش شدید بودجه نظامی پرهیز می‌کرد، اکنون برنامه‌های عظیم تسلیحاتی و نوسازی ارتش را در دستور کار قرار داده است. این روند نشان می‌دهد که جهان از دوره «ثبات نسبی پس از جنگ سرد» فاصله گرفته و دوباره وارد مرحله‌ای از تشدید بی‌سابقه تضادهای رقابت نظامی و تسلیحاتی میان قدرت‌های بزرگ شده است.

تحول مهم دیگر، تغییر شکل و شیوه خود جنگ است. برتری سنتی آمریکا بر ناوهای هواپیمابر، بمب‌افکن‌ها و پایگاه‌های نظامی هنوز پابرجاست، اما جنگ‌های امروز بیش از گذشته به حوزه‌هایی مانند پهپادها، جنگ سایبری، موشک‌های هایپرسونیک، هوش مصنوعی و جنگ فضایی کشیده شده‌اند. در چنین شرایطی، حتی قدرت‌هایی که از نظر اقتصادی کوچکتر هستند نیز می‌توانند با ابزارهای نامتقارن، هزینه مداخله مستقیم آمریکا را افزایش دهند.

جنبه سیاسی

از نظر سیاسی، مهم‌ترین تغییر در موقعیت ایالات متحده، فرسایش روزافزون، توان این کشور برای تعریف و هدایت «نظم جهانی» به شکلی بلامنازع است. در دهه ۱۹۹۰، آمریکا بنا به قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را رهبر نظم معرفی می‌کرد که قرار بود بر پایه دموکراسی لیبرال، بازار آزاد و نهادهای بین‌المللی اداره شود. اما توأم با زوال تدریجی قدرت اقتصادی، موقعیت سیاسی پیشین خود را از دست داد. جنگ عراق، زندان گوانتانامو، حمایت از دولت‌های اقتدارگرا، تحریم‌های گسترده و برخورد دوگانه با مسائل حقوق بشر، به‌تدریج اعتبار این تصویر را فرسوده کرد.

جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ نقطه‌ای تعیین‌کننده بود. آمریکا این جنگ را با ادعای وجود «سلاح‌های کشتار جمعی» آغاز کرد، اما بعدها روشن شد که چنین ادعاهایی فاقد پایه واقعی بوده‌اند. همین مسئله ضربه‌ای جدی به اعتبار سیاسی واشنگتن وارد کرد و شکاف‌هایی عمیق میان آمریکا و بخش مهمی از افکار عمومی جهان ایجاد نمود.

هم‌زمان، بحران مالی ۲۰۰۸ و پیامدهای اجتماعی آن، از رشد نابرابری گرفته تا ظهور جریان‌های پوپولیستی و راست افراطی، نشان داد که حتی در درون خود غرب نیز اجماع سیاسی دوران پس از جنگ سرد در حال فرسایش است. نظرسنجی‌های داخلی آمریکا نیز کاهش اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی، رسانه‌ها و دولت فدرال را نشان می‌دهند.

در سطح جهانی نیز توان آمریکا برای ایجاد اجماع سیاسی کاهش یافته است. جنگ اوکراین و جنگ غزه این شکاف‌ها را آشکارتر کردند. اگرچه آمریکا توانست در اروپا اجماعی گسترده در حمایت از اوکراین ایجاد کند، اما در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، نگاه به این جنگ با تردید و فاصله همراه بود. در مورد غزه نیز حمایت بی‌قیدوشرط آمریکا از اسرائیل، به‌ویژه در افکار عمومی جهان عرب و جنوب جهانی، شکاف میان ادعای حقوق بشری آمریکا و عملکرد واقعی آن را برجسته‌تر کرد.

هم‌زمان، قدرت‌های دیگری نیز تلاش کرده‌اند نفوذ سیاسی خود را گسترش دهند. چین از طریق پروژه‌هایی مانند «کمربند و جاده» و گسترش نفوذ دیپلماتیک در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، به‌دنبال ایجاد شبکه‌های نفوذ مستقل از غرب بوده است. روسیه نیز، با وجود محدودیت‌های اقتصادی، از طریق جنگ، انرژی، صادرات تسلیحات و مداخله در بحران‌های منطقه‌ای، کوشیده جایگاه ژئوپلیتیک خود را بازسازی کند. حتی بسیاری از کشورهای جنوب جهانی، از هند و برزیل گرفته تا عربستان سعودی و آفریقای جنوبی، بیش از گذشته تلاش می‌کنند میان قدرت‌های بزرگ موازنه برقرار کنند و سیاست خارجی خود را صرفاً بر محور واشنگتن تنظیم نکنند.

جهان در گذار؛ بحران هژمونی آمریکا و بازآرایی توازن قوا

ترامپ و بحران هژمونی آمریکا

ظهور ترامپ را باید در چارچوب همین بحران گسترده‌تر فهمید. ترامپ نه صرفاً یک فرد استثنایی، بلکه محصول مرحله‌ای از بحران هژمونی آمریکا و نارضایتی‌های انباشته‌شده اجتماعی در درون خود این کشور است. شعار «اول آمریکا» بیان سیاسی این واقعیت بود که بخشی از طبقه حاکم آمریکا دیگر نظم جهانی پس از جنگ سرد را کاملاً به سود ایالات متحده نمی‌دید.

در دهه‌های پس از فروپاشی شوروی، آمریکا بر پایه جهانی‌سازی، انتقال تولید به خارج، گسترش بازارهای مالی، جنگ‌های خارجی و شبکه گسترده اتحادهای بین‌المللی، موقعیت خود را تثبیت می‌کرد. اما همین روند، به تدریج تضادهایی در داخل آمریکا ایجاد کرد: بخش‌هایی از صنعت داخلی تضعیف شدند، وابستگی به چین افزایش یافت، بدهی و نابرابری رشد کرد، طبقات متوسط و کارگری در بسیاری از مناطق صنعتی آمریکا احساس افول کردند و جنگ‌های پرهزینه خارجی بدون دستاورد روشن ادامه یافتند. ترامپ تلاش کرد با تعرفه‌های سنگین، فشار بر کنسرن‌ها برای بازگرداندن تولید، کاهش مالیات شرکت‌ها و محدود کردن همکاری‌های تکنولوژیک با چین، بخشی از پایه صنعتی آمریکا را احیا کند. اما همین روند نشان داد که سرمایه‌داری جهانی کنونی تا چه اندازه در هم‌تنیده است. بسیاری از شرکت‌ها به جای بازگشت به آمریکا، تولید را به کشورهای مانند هند، ویتنام و مکزیک منتقل کردند. زیرا منطق سرمایه همچنان در پی کاهش هزینه و افزایش سود عمل می‌کند، نه بازسازی ملی صنایع.

ترامپ در واقع پاسخی به این معضل تاریخی بود: چگونه می‌توان برتری جهانی آمریکا را در جهانی حفظ کرد که دیگر مانند دهه ۱۹۹۰ یک‌قطبی نیست؟ به همین دلیل، دوران او بیش از آنکه نشانه بازگشت ثبات باشد، نشانه ورود آمریکا به مرحله‌ای جدید از مدیریت بحران قدرت جهانی خود بود؛ مرحله‌ای که در آن، واکنش‌گتن بیش از پیش به سیاست‌های ملی‌گرایانه، باز نظامی‌سازی، رقابت تکنولوژیک و فشار اقتصادی روی آورده است.

جمع بندی

آنچه امروز در جهان جریان دارد، صرفاً رقابت عادی میان چند دولت قدرتمند نیست، بلکه بیان بحرانی عمیق‌تر در ساختار نظم سرمایه‌داری جهانی است؛ نظامی که پس از فروپاشی شوروی و در سایه برتری بلامنازع آمریکا شکل گرفت، اما اکنون دیگر قادر به بازتولید ثبات پیشین خود نیست. قدرت جهانی در حال بازتوزیع است، بی‌آنکه هنوز نظم تازه‌ای جایگزین نظم قدیم شده باشد. آمریکا همچنان نیرومندترین قدرت نظامی، مالی و تکنولوژیک جهان باقی مانده، اما دیگر نمی‌تواند مانند دهه ۱۹۹۰ اراده خود را بدون مقاومت جدی بر جهان تحمیل کند. چین به قدرتی اقتصادی و صنعتی تبدیل شده که خواهان سهم بیشتری در تعیین قواعد جهانی است؛ روسیه می‌کوشد با اتکا به قدرت نظامی، انرژی و موقعیت ژئوپولیتیک خود مانع تثبیت کامل نظم غربی شود؛ و اروپا، با وجود وزن اقتصادی بالا، میان وابستگی امنیتی به آمریکا و میل به استقلال راهبردی سرگردان مانده است. در چنین وضعیتی، جهان نه به‌سوی تعادلی تازه، بلکه به‌سوی دوره‌ای از بی‌ثباتی مزمن، باز نظامی‌سازی، جنگ‌های فرسایشی و رقابت فزاینده ژئوپولیتیک حرکت می‌کند.

ریشه این تنش‌ها را باید در بحران‌های درونی سرمایه‌داری جهانی جست‌وجو کرد. سرمایه‌داری طی دهه‌های گذشته، از طریق جهانی‌سازی، گسترش بازارهای مالی، انتقال تولید به مناطق ارزان‌تر و انباشت عظیم

کمک های مالی

سونیس	۳۰ فرانک
علی اکبر صفایی فراهانی	۴۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۳۰ فرانک
حمید اشرف	۵۰ فرانک
محمد کاسه‌چی	۵۰ فرانک
امیر نبوی	۵۰ فرانک

دانمارک	۲۰۰ کرون
هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمسا	

آمریکا	۵۰ دلار
مهسا	۵۰ دلار
از سیاهکل تا حکومت شورایی	۱۰۰ دلار
رفیق توکل حکومت شورایی	۵۰ دلار
گل همین جاست، همین جا برقص!	

هلند	۵۰ یورو
داوود مدائن	

آلمان	۵۰ یورو
رفقای کارگر	۱۰۰ یورو
علیه اعدام	

بدهی، توانست بحران‌های خود را موقتاً به تعویق بیندازد؛ اما همین روند، همزمان به تمرکز بی‌سابقه سرمایه، سلطه فزاینده سرمایه مالی، گسترش نابرابری، شکنندگی زنجیره‌های تولید و تشدید بحران اضافه‌انباشت انجامید. در شرایطی که ظرفیت تولید جهانی از توان جذب بازارها فراتر رفته و نرخ سود در بسیاری از بخش‌های مولد تحت فشار قرار گرفته است، رقابت بر سر بازارها، فناوری، انرژی، مواد خام، مسیرهای حمل‌ونقل و حوزه‌های نفوذ شدت بیشتری پیدا می‌کند. به همین دلیل، دولت‌های بزرگ بیش از پیش به ابزارهایی مانند تحریم، جنگ تجاری، حمایت‌گرایی، کنترل زنجیره‌های تأمین، باز نظامی‌سازی و گسترش نفوذ ژئوپولیتیک روی آورده‌اند.

در این معنا، جنگ‌ها و بحران‌های کنونی را نمی‌توان صرفاً به جاه‌طلبی رهبران یا اختلافات دیپلماتیک فروکاست. آنچه در جریان است، تلاشی برای مدیریت بحران‌های انباشت و بازتقسیم قدرت در مقیاس جهانی است. همان جهانی‌سازی‌ای که زمانی به‌عنوان ضامن ثبات و گسترش بازار آزاد تبلیغ می‌شد، اکنون خود به میدان اصلی برخورد قدرت‌های سرمایه‌داری تبدیل شده است. سرمایه در مقیاسی جهانی عمل می‌کند، اما همچنان برای حفاظت از منافع خود به دولت‌ها، مرزها، ارتش‌ها و بلوک‌های قدرت متکی است. همین تضاد میان خصلت جهانی انباشت سرمایه و ساختار دولت‌ملت‌ها، یکی از سرچشمه‌های اصلی بحران‌های دوره کنونی است.

به همین دلیل، آنچه امروز شاهد آن هستیم، نه یک بحران گذرا، بلکه نشانه ورود سرمایه‌داری جهانی به مرحله‌ای تازه از آشفتگی و بازآرایی است؛ مرحله‌ای که در آن، رقابت قدرت‌های بزرگ، جنگ‌های منطقه‌ای، مسابقه تسلیحاتی، ملی‌گرایی اقتصادی و بحران‌های اجتماعی بیش از پیش به بخشی دائمی از سازوکار بازتولید نظم جهانی تبدیل شده‌اند.

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

بحرانی به نام مسکن

تهران: "پس از جنگ ۳۹ روزه، قیمت‌های پیشنهادی مسکن در مناطق مختلف تهران به طور میانگین ۷۰ تا ۸۰ درصد رشد داشته است." در برخی از اخبار نیز میزان افزایش بهای مسکن قبل و بعد از جنگ حدود ۶۰ درصد اعلام شده است.

با توجه به بهای خانه، هیچ کارگر و حقوق‌بگیری با درآمد خود قادر به خرید خانه نیست و دقیقاً به همین دلیل است که در سال‌های اخیر بر تعداد خانوارهای اجارمنشین و یا فاقد ملک افزوده می‌شود. برای نمونه بهای یک آپارتمان ۶۰ متری در خیابان کارون که از مناطق پایین شهر تهران محسوب می‌شود ۹ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان آگهی شده است. با این قیمت‌ها کدام کارگر یا معلم می‌تواند به خاندان خود حتماً فکر کند؟

در روزهای گذشته "شورای عالی مسکن"، سقف تسهیلات خرید مسکن را از ۶۵۰ میلیون به ۸۵۰ میلیون تومان افزایش داد، با این مبلغ حتماً نمی‌توان نزدیک یک خانه ۳۰ متری در تهران آن‌هم در جنوب شهر شد.

اما معضل مسکن در ایران تنها مربوط به اجارمنشینان نیست. حاشیه‌نشینی، بافت‌های فرسوده شهری، خانه‌های کوچک و غیراستاندارد از دیگر معضلات مسکن در ایران هستند. برای نمونه در رابطه با حاشیه‌نشینی، براساس آمار وزارت مسکن و شهرسازی ۲۵ درصد از جمعیت ایران در سال ۹۹ حاشیه‌نشین بودند و البته مدام بر تعداد آن‌ها با توجه به وضعیت فعلی افزوده می‌گردد.

سیاست‌های جمهوری اسلامی نیز هیچ‌گاه معطوف به کاهش بار و هزینه مسکن بر دوش مردم نبوده و پروژه مسکن مهر نیز نتوانست از علق بحران مسکن بکاهد. ریشه‌های بحران مسکن در ایران چیست؟ عوامل گرانی مسکن کدامند و چرا داشتن یک مسکن مناسب برای کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه به رویایی دست‌نیافتنی بدل شده است؟

ریشه‌های گرانی مسکن در ایران

گرانی مسکن و ناتوانی کارگران و دیگر زحمتکشان برای خرید خانه عوامل متعددی دارد. یکی از آن‌ها عدم تناسب میزان افزایش دستمزد با تورم از جمله تورم در بخش مسکن است. کاهش قدرت خرید اکثریت بسیار بزرگ جامعه و رانده شدن آن‌ها به زیر خط فقر، عملاً خاندان را به رویایی دست‌نیافتنی تبدیل کرده است.

یکی از نتایج ساختار اقتصاد سرمایه‌داری ایران، تبدیل شدن مسکن به کالایی برای حفظ قدرت خرید دارایی‌های نقدی است، همچون خرید طلا و ارزهای خارجی برای بخش‌هایی از جامعه. در این میان مسکن یک مزیت نیز دارد و آن این‌که صاحب مسکن با اجاره دادن آن مبلغی به دست می‌آورد. اما در این میان به‌ویژه نقش سرمایه‌داران را باید در نظر داشت.

برای نمونه تورج سرباز عضو هیأت مدیره "اتحادیه مشاوران املاک" در گفتگوی اخیرش با خبرگزاری دولتی "ایسنا" در توضیح افزایش

۷۰ تا ۸۰ درصدی بهای خانه پس از جنگ می‌گوید: "بنگاه‌های خصولتی و بانک‌ها در آشفته‌گی بازار مسکن نقش دارند... در واقع سود اصلی ناشی از گرانی مسکن به جیب بانک‌ها می‌رود." او با بیان این‌که تمرکز این گروه به‌ویژه در منطقه ۱، ۲ و ۳ تهران است، معتقد است که خرید مسکن از سوی متقاضی واقعی در رکود کامل بسر می‌برد.

البته سیاست دولت نیز در خدمت همان سرمایه‌داران و افزایش سود آن‌هاست. برای نمونه وام بانکی برای انبوه‌سازان که مصوبه همان "شورای عالی مسکن" است. سرمایه‌داران و اقوام مقامات دولتی با زدوبند و دریافت وام از بانک‌ها براساس همین مصوبه، اقدام به ساخت مجتمع‌های ساختمانی در ابعاد گوناگون می‌کنند و سودهای کلان و بادآورده‌ای از این راه به جیب می‌زنند.

اگر برای نمونه به میزان ساخت‌وساز در تهران نگاه کنیم، می‌بینیم که متوسط ساخت منزل در پروانه‌های ساخت صادره ۷/۷ است. این آمار نشان می‌دهد که عمده ساخت مسکن در تهران در دست سرمایه‌داران است که به ساخت مجتمع‌های آپارتمانی مشغول هستند.

یک مورد بسیار مهم دیگر در رابطه با بهای مسکن، بهای زمین است. قیمت متوسط هر مترمربع زمین (یا خانه کلنگی) در تهران ۱۷۰ میلیون تومان است که البته در مناطق گوناگون متفاوت است. مثلاً در شمال تهران قیمت زمین بسیار بالاتر از جنوب تهران است.

با یک حساب ساده می‌توان دریافت که چگونه سرمایه‌داران از شرایط کنونی، حداکثر استفاده را برای سود بیشتر می‌برند. فرض کنید در زمینی به مساحت ۵۰۰ متر مربع یک آپارتمان ۱۰ طبقه با ۴۰ واحد ۱۰۰ متری ساخته می‌شود (جدا از زیرزمین یا همکف که برای انباری یا پارکینگ اختصاص می‌یابد). بهای هر مترمربع زمین را ۲۰۰ میلیون تومان در نظر می‌گیریم. ساخت آپارتمان‌ها را هم با کیفیت بسیار بالا ۱۰۰ میلیون در نظر بگیریم (الان ۶۰ میلیون تومان هزینه ساخت برای هر مترمربع است اما ما کیفیت خیلی بالا را در نظر می‌گیریم). این آپارتمان نوساز در مناطقی مثل شهرک غرب، هر مترمربع، حداقل ۳۵۰ میلیون تومان به فروش می‌رود. در این صورت صاحب ملک ۴ هزار متر مربع آپارتمان برای فروش دارد و بابت فروش آن هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان به دست می‌آورد. اما هزینه ساخت ۴۰۰ میلیارد تومان، خرید زمین ۱۰۰ میلیارد تومان و در مجموع ۵۰۰ میلیارد تومان هزینه داشته است. بنابراین سودی برابر ۹۰۰ میلیارد تومان نصیب سرمایه‌دار می‌شود و این البته حداقل سودی است که او بدست می‌آورد. چون ما هم قیمت فروش را پایین حساب کردیم و هم هزینه ساخت را بالاتر محاسبه کردیم.

حال در نظر بگیرید که این دو قلم یعنی هزینه زمین و سود سرمایه‌دار حذف شود. آن وقت می‌ماند تنها هزینه ساخت مسکن که در مثال بالا قیمت آپارتمان به حدود یک چهارم می‌رسد.

معضل مسکن و حکومت شورایی

حل معضل مسکن راه حل‌های کوتاه مدت و دراز

مدت دارد. حتماً در کشورهای سرمایه‌داری اروپایی اقداماتی برای جلوگیری از حاد شدن بحران مسکن و کاهش فشار بر روی اقشار تحتانی جامعه در نظر گرفته شده است. از کنترل قیمت‌ها تا دادن سوبسید و غیره. برای نمونه در هلند نزدیک به ۳۰ درصد خانه‌ها، مسکن اجتماعی هستند و در اختیار شرکت‌هایی قرار دارند که تحت‌نظر دولت بوده و براساس ضوابطی که مشخص شده، میزان اجاره تعیین می‌گردد. همچنین به تازگی قانونی تصویب شده است که در کل کشور شرکت‌های ساختمانی باید میزان مشخصی از خانه‌های ساخته شده را به مسکن اجتماعی اختصاص دهند. اگرچه از سال‌های گذشته شهرداری‌ها با ابزارهایی که داشتند این سیاست را پیش برده‌اند. برای نمونه در آمستردام ۴۰ درصد خانه‌هایی که توسط این شرکت‌ها ساخته می‌شود، باید مسکن اجتماعی باشند (در برخی مناطق آمستردام این ۳۰ درصد است). جدا از این حتماً برای اجاره مسکن اجتماعی، در صورت پایین بودن درآمد خانوار، دولت (اداره مالیات) بخشی از مبلغ کرایه را پرداخت می‌کند. در کشورهای دیگر اروپایی از آلمان تا کشورهای اسکاندیناوی نیز سیاست‌هایی مشابه یا در همین حد و حدود در نظر گرفته شده است.

یکی از وظایف فوری حکومت شورایی پایان دادن به وضعیتی است که در بالا با ارقام نشان دادیم. اگرچه حل قطعی معضل مسکن نیازمند یک برنامه همه‌جانبه و تولید انبوه مسکن است، اما حکومت شورایی می‌تواند با اقداماتی فوری بحران مسکن را کاهش دهد، از جمله نمونه اقداماتی که هم اکنون در برخی از کشورهای سرمایه‌داری نیز اجرا می‌شود.

البته در حکومت شورایی یکی از مهمترین این اقدامات ملی کردن زمین است. یکی از عوامل گرانی مسکن و اجاره‌های بالا، بهای زمین است. در حکومت شورایی مالکیت کلیه اراضی کشور به دولت واگذار می‌شود و حق استفاده از آن به مردم از جمله برای ایجاد مسکن واگذار می‌گردد. تعیین و تثبیت اجاره‌ها متناسب با سطح دستمزد کارگران، پرداخت سوبسید برای کاهش بار هزینه‌های مسکن در سبد هزینه‌های خانوار، از دیگر اقدامات فوری حکومت شورایی هستند.

یک موضوع دیگر خانه‌های خالی است. در ایران بیش از ۲ میلیون و پانصد هزار خانه خالی (تنها در تهران ۶۰۰ هزار) وجود دارد که کسی در آنها زندگی نمی‌کند و عموماً تحت مالکیت سرمایه‌داران قرار دارد. همچنین بسیاری از ساختمان‌های دولتی که ریشه در بوروکراسی عریض و طویل دارند یا ساختمان‌هایی که در اختیار نهادهای مذهبی و امثالهم قرار دارند، باید در اختیار مردم قرار گیرند.

با توجه به ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری ایران، همان‌طور که در بالا نشان داده شد، تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سریر قدرت است، بحران مسکن برای کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه تنها حادث خواهد شد. هیچ آمیدی برای کاهش بحران مسکن در این نظم ظالمانه وجود ندارد. حکومت شورایی اما برای حل این معضل، هم راه حل دارد و هم قادر است، آن را به مرحله اجرا و عمل درآورد.

بحرانی به نام مسکن

نیز مهم است که هر سال بر تعداد اجارنشینان افزوده می‌گردد. در مورد تهران ده سال پیش‌تر از آمار فوق، تعداد اجارنشینان کمی بیش از ۴۰ درصد بود (سال ۱۳۹۳).

در حالی که اجارنشینان در اضطراب میزان افزایش سالانه اجاره‌بها، به‌ویژه با توجه به افزایش سرسام‌آور تورم و نیز بهای خانه، حتی هم اکنون نیز به‌طور متوسط و براساس آمارهای رسمی هزینه اجاره در شهرهای بزرگ ۶۵ تا ۷۰ درصد و در شهرهای کوچک حدود ۵۰ درصد از سبد درآمد یک خانوار را می‌بلعد. این ارقام بیان‌گر وضعیت فاجعه‌بار مسکن در ایران است.

اجارنشینانی به یک اضطراب دائمی برای مستاجران در ایران تبدیل گردیده است. بازنشست‌های را در نظر بگیریم که باید هر سال وسایل منزل را بر دوش گیرد و از این خانه به آن خانه دربرمد شود، چرا که به خاطر عقب‌ماندگی مداوم مستمری از تورم، مجبور است هر سال از خانه‌ای به خانه‌ای کوچک‌تر و یا حاشیه‌ای‌تر نقل‌مکان کند. ۲۵ درصد از بازنشستگان تامین اجتماعی و حدود ۴۰ درصد

از بازنشستگان دیگر صندوق‌ها، براساس آمارهای رسمی اجارنشین هستند. در مورد اجارنشینانی کارگران نیز آمارهای متفاوتی وجود دارد، به‌گفته‌ی محسن باقری از مسئولین تشکل دولتی "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" حدود ۷۵ درصد کارگران ایران فاقد ملک شخصی هستند.

مبلغ اجاره عموماً تابعی از بهای خانه است P/R یعنی Price-to-Rent Ratio، یا نسبت قیمت مسکن به اجاره. به عبارت دیگر نسبت P به R برابر است با قیمت خرید واحد مسکونی تقسیم بر اجاره سالانه همان واحد. مثلاً اگر این نسبت ۲۰ باشد به این معناست که ۲۰ سال اجاره بها برابر است با قیمت واحد مسکونی. در ایران گرچه این نسبت‌ها به دلیل افزایش یکباره بهای خانه (مانند ماه‌های اخیر) مدام در حال تغییر است، اما در ادامه یا به عبارتی دیگر با تأخیر، اجاره‌ها نیز افزایش می‌یابد. بنابراین طبیعی‌ست که اجارنشینان از هم اکنون و با افزایش بهای خانه، شدیداً نگران افزایش میزان اجاره باشند.

به‌گفته‌ی تورج سرباز عضو "اتحادیه املاک در صفحه ۱۱

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 1171 June 2026



تلویزیون دیموکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسانهای زحمتکش و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

بینندگان تلویزیون دیموکراسی شورایی، رفقا و همراهان گرامی

بدین‌وسیله به اطلاع شما می‌رسانیم ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دیموکراسی شورایی از ماهواره آلترناتیو شورایی از تاریخ جمعه اول فروردین ۱۴۰۴ تغییر خواهد کرد. ساعات جدید پخش برنامه‌های ما از اول فروردین بدین قرار است:

تلویزیون دیموکراسی شورایی برنامه‌های روزانه خود را به مدت ۹۰ دقیقه در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت نه و نیم تا یازده شب به‌وقت ایران پخش می‌کند و تکرار این برنامه‌ها در روزهای سه‌شنبه، پنج‌شنبه، شنبه خواهد بود. تکرار برنامه‌ها از ساعت نه و نیم تا یازده صبح، سه و نیم تا پنج عصر و یازده تا دوازده و نیم شب به‌وقت ایران است. روز یکشنبه نیز برنامه ما به مدت یک ساعت از ساعت ده و نیم شب تا یازده و نیم خواهد بود. در روز دوشنبه سه بار نیز برنامه یکشنبه بازپخش می‌شود. برنامه‌های تلویزیون دیموکراسی شورایی روی شبکه تلویزیون آلترناتیو شورایی از ماهواره "یاه سات" [Yahsat] پخش می‌شود.

برنامه‌های تلویزیون دیموکراسی شورایی را همچنین می‌توانید از سایت سازمان فدائیان (اقلیت)، شبکه‌های اجتماعی فیس‌بوک، تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب سازمان فدائیان (اقلیت) و تلویزیون دیموکراسی شورایی نیز دنبال کنید.

آدرس تلویزیون دیموکراسی شورایی در شبکه‌های اجتماعی:

یوتیوب: tvshora1349، اینستاگرام: tv_shora، فیس‌بوک: tvshora، تلگرام: tvshora

شماره واتس‌آپ برای پیام‌های صوتی و نوشتاری

۰۰۳۱-۶۴۴۶۶۴۴۰۵ (0031644664405)

آدرس تماس ای میل: tvshorashora@gmail.com

سایت تلویزیون: www.Tvshora.com

مشخصات ماهواره‌ای شبکه تلویزیونی

Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی